

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

صبا راهی
۲۶ نومبر ۲۰۲۲

کدام آزادی؟ خطاب به مسیح علی نژاد

یک راست می روم سر اصل مطلب.

تو که به گفته خودت چند روز پیش در مصاحبه با تلویزیون اینترآشغال گفتی "فقیر بوده ای لباس دست دوم پوشیده ای" چگونه وجدانت حاضر شده نانت را در خون محرومان و ستمدیدگان ایران فرو کنی برای این که به زندگی پر زرق و برق بورژوازی ضد انسانیت ضد اخلاق و ضدشرافت برسی؟ آنهم به اینهمه عریانی! **یا** این که سعی مذبحانه می کنی تا با استفاده از واژه های فقیر و لباس دست دوم پوشیدن امروز که کفگیر " انقلاب زنانه" ات به ته دیگ خورده است سوار موج شورش محرومان شوی! همان جوانان آگاه مبارز و گرسنگان و محرومانی که شعار می دادند - **حجاب شده بپونه نه نون داریم نه خونه** - که کشته شدن هولناک ژینا امینی جرقه ای بود برای شعله ور شدن خشم آنان! در هر دو حالت بخوان ادامه را.

همراه با رضا پهلوی انگل سرکوب طلب - که خاندان جنایتکار و دزد دسترنج کارگران و مفت خورش از هیچ جنایت ددمنشانه ای در قبال آزادیخواهانی چون **کریمپور شیرازی** فروگذاری نکردند- شوی و "جیغ" آزادی برای سرکوب طلب بکشی!

تمام " افتخار" ت این باشد که " بابلی کیجای فقیر" به کاخ الیزه رفت و مکرون او را پذیرفت! زرق و برق بورژوازی کارگر گش چشمانت را کور و وجدانت را خاموش کرده است تو اولین و آخرین آنان نیستی. شاید اما هنوز دیر نباشد که وجدانت را بیدار کنی، تا با رو سیاه و نام بد از تو یاد نشود! سطرهای زیر را اگر جرأت خواندنتش را داری بخوان! بخوان تا بدانی در کنار چه خونخوارانی قرار گرفته ای! بخوان تا شاید کمی دردت بیاید اگر برآستی بدانی درد چیست؛ بخوان تا شاید کمی به خود آئی. تو به کاخ الیزه رفتی تا مسیر سرکوبگران را همواره کنی با این هدف که تو را نیز به ریسمان آلوده ضد بشری بورژوازی با **تف** بچسبانند تا رزومه روزنامه نگاری ات را تکمیل تر کنی! مطمئن باش که همان بورژوازی کثیف ضد بشری تو را هم مثل سایرین از پلکان " ترقی" ات به پائین پرتاب می کند وقتی که به اهداف شوم شان در حق آزادیخواهان محرومان و ستمدیدگان برسند اما هنوز زمان پرت شدنت به پائین از جانب بورژوازی منفور نرسیده که کف خیابانهای ایران ترا به زباله دان تاریخ پرتاب کرده اند چرا که امروز دیگر همگان می دانند که شورشیانی که در کف خیابانها جان های شیرین خود را نثار راه تحقق نان کار آزادی و مسکن می کنند جوانان آگاه و زنان و مردان محروم و ستمدیده ای هستند که " انقلاب زنانه" نمی کنند بلکه آنان **نان را برای** همه می

خواهند، **تحصیل را برای همه می خواهند کار را برای همه می خواهند و مسکن را برای همه و بخوبی می دانند اگر چنین شود است** که آنان و همگان **آزاد** خواهند شد. **آزاد** از **قید وابستگی** سرزمین شان به بورژوازی خونخوار جهانی که تا به امروز توسط نوکران شاه و ملایش سبب ساز فقر و محرومیت، زندان و شکنجه و تجاوز و کشتار آنان شده است.

سطرهای زیر را بخوان تا اگر حافظه تاریخی ات دچار آلزایمر موقت شده به خاطر بیابوردکه در کنار سرکوب طلبی چون رضا پهلوی که تاریخ تاج و تخت ننگین پدرش را به زباله دان پرتاب کرد و مردم بدرستی روی دیوار های شهر در روزهای پر شکوه انقلاب ۵۷ که توسط نوکران بورژوازی جهانی شکست خورد نوشتند:

شاهان ننگ تاریخند

اما تو ای شاه

ننگ شاهانی

قرار گرفته ای همان شاهی که **همکار آزادیخواه تو را که قلمش را در راه منافع محرومان و ستمدیدگان به کار گرفته بود زنده زنده در آتش چهارشنبه سوری دربارش سوزاند!** و درست مثل امروز که دانشجویان آگاه و مبارز را به "روان خانه" ها می فرستند تا بگویند اینان " دیوانه اند" دارند دکتر مزدوری که بالای سر کریمپور شیرازی بود وقتی در آخرین لحظه های حیاتش تمام توانش را به کار برد و فریاد زد "والاحضرت اشرف مرا کُشت" - گفت دیوانه است هذیان می گوید. به راستی که مردم به درستی فریاد می زنند

مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر

شباهت ها را نمی بینی؟

سطرهای زیر برگی از تاریخ جنایت بار سلطنت پهلوی در حق روزنامه آزادیخواه می باشد. این سطور از سایت ملیون ایران و از نوشته ای تحت عنوان: **چگونگی کشته شدن روزنامه نگار طرفدار نهضت ملی، امیرمختار کریمپور شیرازی توسط فریبا مرزبان می باشد(یک)** تمام تاکید ها در سطور زیر از من است.

(امیر مختار کریمپور شیرازی که در شعر "شورش" تخلص کرده، فرزند امیر قدمعلی از روستائیان خوش نام و مادرش «گل صنم» نام داشت و از دودمان کریم خان زند است که در روستای مجد آباد، از روستاهای اطراف فسا در یک خانواده ی روستایی به دنیا آمده بود. از آنجا که خانواده اش نمی توانست هزینه تحصیل او را بپردازد، بناچار وارد مدرسه نظام شد. اما پس از مدتی از آنجا بیرون آمد و وارد دانشکده حقوق شده و به دریافت لیسانس حقوق نایل آمد. وی از همان زمان به خبرنگاری روی آورد، در سال ۱۳۲۹، امتیاز روزنامه ی شورش را گرفت و **چون در طول زندگی، طعم تلخ فقر و ستم را چشیده بود، وقتی وارد خدمات مطبوعاتی و روزنامه نگاری شد، قلمش در خدمت محرومان قرار گرفت و ضمن این که از هواداران دکتر محمد مصدق نخست وزیر بود، علیه دشمنان مردم و درباره دربار پهلوی مقالات تند و مهیجی می نوشت.**

کریمپور در مقاله ای دیگر که با این شعر شروع می شد در روزنامه شورش نوشت:

به نام نکو گر بمیرم رواست / مرا نام باید که تن مرگ راست

"چون من پرده هایی را بالا می زنم که در زیر آن هزارها خیانت، هزارها فساد و هزارها بدبختی و بیچارگی نهفته است ... من جداً مصمم هستم که این مبارزه ی سرسخت و آشتی ناپذیر را تا سرحد **مرگ شرافتمندانه** ی سرخ که ایده آل و آرزوی دیرین من است، دیوانه وار دنبال کنم، من با **وجدان** خود قرار و مدارهایی گذاشته ام، من وظیفه دارم تمام

لانه های زنبور را هر چقدر می خواهد خطرناک باشد ویران کرده و مردم را از شر آنان آگاه سازم. من کاملاً در طی انتشار این سه شماره ی شورش خطر را پیش بینی و احساس می کنم و ناچار در مقدمه، شهادتین خود را ادا کرده ام.” اشرف پهلوی از آغاز نخست وزیری دکتر مصدق سد راه اقدامات مردمگرایانه او بود و کریمپور در مورد اشرف پهلوی که در دست داشتن در توطئه های عوامل بیگانه علیه مصدق ید طولایی داشت، در روزنامه شورش مقاله ای نوشت و فشرده آن چنین ست:

“مردم می گویند اشرف چه حق دارد که در تمام شئون مملکت دخالت کرده و با مقدرات و حیثیت یک ملت کهنسال بازی کند. **مردم می گویند این پولهایی را که اشرف بنام سازمان شاهنشاهی از مردم کور و کچل، تراخمی و بی سواد این مملکت فقیر و بدبخت می گیرد به چه مصرفی می رساند.**”

کریمپور شیرازی بعد از سی ام تیر ۱۳۳۰ در روزنامه ی شورش معترضانة نوشت:

“من نمی دانم مادر و خواهران و برادران شاه دیگر از جان مردم مفلوک و گرسنه و بی چیز چه می خواهند؟ سی سال تمام خون مردم را مانند زالو مکیند، مردم بیگناه و شریف را در سیاهچال های زندان انداختند، املاک و اموال مردم را بزور از آنان گرفتند، **ناموس دختران و زنان ملت را بزور لکه دار و آلوده ساختند**، تمام دارایی و پول ملت را به بانکهای خارجی سپردند. شاه، شعبان بی مخ، عشقی، پری غفاری و دزدان دیگر از **مردم محروم و گرسنه ایران** چه می خواهند؟ و می سزاید:

هزار مرتبه جای دریغ و آو خ هست / که شاه حامی چاقوکشان بی مخ هست

غروب روز ۲۳ اسفند ۱۳۳۲ در میدان پادگان لشگر دو زرهی که اسارتگاه دکتر مصدق، دکتر حسین فاطمی، کریمپور شیرازی و بقیه قربانیان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود، مراسم چهارشنبه سوری شاهانه، که هم زمان با تولد رضاخان میرپنج شده بود با شرکت اشرف پهلوی (پرنسس مرگ) و علیرضا پهلوی (که مثل خواهرش اشرف در سقاوت قلب مشهور بود) انجام گرفت.

اینان کریمپور را از زندان بیرون کشیدند، به دستور اشرف پیکرش را آلوده به نفت کردند مدتی او را به توهین و تمسخر گرفتند. پالانی بر کول وی نهادند و دستور دادند با چهار دست و پا راه برود. با افروختن آتش، جشن منحوسشان را آغاز کردند. زندانی به هر سو می دوید و فریاد می زد شعله آتش همه بدن او را فرا گرفته بود و تماشاگران قهقهه سر داده بودند.

فردای آن روز او را در حالی که دیگر امیدی به زنده ماندنش نبود، به بیمارستان ارتش منتقل کردند. در آنجا، تمام توان خود را در گلو جمع کرد و فریاد زد: **والاحضرت اشرف مرا کشت! اما دکتر ایادی - پزشک مخصوص - با تمسخر گفت: دیوانه است، هذیان می گوید.**

خانم معصومه علی نژاد تو با قرار گرفتن در کنار رضا پهلوی سرکوب طلب که با مهر سکوت تایید بر تمامی جنایات اجداش گذاشته است در قهقهه های مستانه جشن چهارشنبه سوری شاهانه برای به آتش کشیدن پیکر روزنامه نگاری چون کریمپور شیرزای شرکت کرده ای اگر چه پیکر او را زنده زنده در آتش سوزاند اما نام نیک او برای همیشه در تاریخ مبارزات حق طلبانه مردم ایران و جهان ثبت شد! تو از روی گوشت و پوست سوخته کریمپور شیرازی ها نرده ترقی ات را بالا میروی!

لباس دست دوم پوشیدن و فقر به ز زرق و برق لباس آزادیخواه گُشان

صبا راهی- نومیر دوهزار و بیست و دو

یک: متن کامل نوشته تاریخی فریبا مرزبان در لینک زیر: <https://melliun.org/iran/80940>